

سلام صوفی



فرید سیاوش

شبی که قصه فانوس و باد میگفتند چراغها همه گی زنده باد میگفتند!
 به جای مرثیه، دستانگران بادیه ها سبکسرانه غزلهای شاد میگفتند
 منادیان که ز آسیاب سنگ ترسیدند چرا چکامه فتح چکاد میگفتند؟
 شناسنامه رویش به باد رفت آن روز که آنها سخن از انجماد میگفتند
 شب شکستن فانوس در تهاجم باد چراغها همه گی زنده باد میگفتند!
 در آنشب زیبا و به یاد ماندنی که رقصِ سماع پر پروازم شد به قونیه و کوچه پنبه فروشان و شنیدم صدای
 رویش نخستین پرسش شمس آن گردشگر پرسیان از مولانا را:

محمد مصطفی برتر است یا با یزید بسطامی؟ مولانا جواب داد: واضح است محمد مصطفی برتر است.
 وشمس پرسید: پس چرا محمد گفت: " ما عرفناک حق معرفتک (خدایا آن چنان که باید تو را نشناختم) اما
 بایزید گفت: " سبحانی ! ما اعظم شانی " (منزه من! چه بلند مرتبه ام!)؟

حافظ میفرماید:

ما به ان مقصد عالی نتوانیم رسید
 هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند



مصرع اول همان گفته پیامبر است (ماعرناک حق معرفتک) و در مصرع دوم امیدآن می‌رود که آن مقصدعالی اشعه کوچکی از وجود خود را متوجه ما کرده و گامی بسوی ما بردارد، و این دوم همانست که بایزید دریافت کرده و بنابراین از عظمت خود دلشاد است.

آن شام؛ تن زخمی را بر سواره نظام اشتیاق بار کرده، مشتاقانه شتافتیم تا از شنیدن "تصوف در شعر کلاسیک" بهره مند شوم. صحبت کننده با تن رنجور و خسته از بار سفر سه ساعت صحبت کرد. صحبت به سبب گلی مانند بود از چیدمان گلخوشه‌ها رنگین کمانی. از چراغانی امستردام، از تعصب و تحسب، جنگ و صلح، از ابر قدرت‌ها و جنگ هستوی، از گشت و گذار چراغ بدست دیوژن کلبی فیلسوف برهنه پا و مدرس یونانی در کوچه‌های آتن در روز روشن به جستجوی آدم، از سنایی و عطار دو ابر مرد عارف و شاعر و قصه دختر شاه پریان. اما از کنار "تصوف در شعر کلاسیک" با کم کلامی عبور کردند. من ماندم تشنه تر.

تصوف و عرفان مترادف هم بیان شد. نقد شاعران کلاسیک از صوفی، نتوانسته بودند در صحبت راه باز کنند؛ نه نقد حافظ شیرین کلام نه اقبال لاهوری و نه مولانای بزرگ آن عارف، خردمند و شاعر بی بدیل دیروز، امروز و فردا‌های نزدیک و دور. شاید من شنونده خوب نبودم؛ عفو تقصیر!

باور غالب همین است که تصوف و عرفان از یکدیگر متفاوت اند. عارف هر کسی به ذهنش آید جز خودش و اما نقطه آغاز صوفی نقطه پایان دیگران است.

عرفان که روش و شیوه‌ای است برای شناسایی و دستیابی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت و بر شهود و اشراق، وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد. جمعی از دانشمندان معاصر جهان اسلام؛ قرائت صوفیانه از دین را یکی از مهمترین عوامل انحطاط دینی قلمداد میکنند.

اقبال می فرماید:

ز من بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تأویل شان در حیرت انداخت خدا و جبرئیل و مصطفی را

حافظ شیراز :

پشمینه پوش تند خو که از عشق نشنیده است بو از مسیحش رمزی بگو تا ترک هوشیاری کند

پس از قرن ششم است که از صوفی (پشمینه پوش) بیشترین به بدی یاد شده است. چرا که صوفیان زمان غالباً مردان خدا و روندگان طریقت یا حقیقت نبودند. غالباً پشمینه پوشان تندخویی بودند که از عشق بویی نشنیده بودند و لقمه‌ی شبهه می خوردند و طامات می یافتند و از سرای طبیعت بیرون می رفتند.

"ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرقة‌ها به شویم از عجب خانقایی"

صوفیان در صدر اسلام بیش تر اهل کار و کسب بوده اند. در جنگ‌ها از دیگران، مقدسات و کیان خود دفاع می کردند اما از اواخر قرن ششم به پشمینه پوشان تند خو، متکبر و عبوس سقوط کردند که چشم به نذر و نیاز خانقاه می بندند و روحیه‌ی تن پروری و تنبلی و رفاه طلبی در آنان به وجود می آید.

میراث ناشایست یورش و هجوم چنگیزیان بر حوزه تمدنی ما؛ پیدایش، گسترش و رواج ضد ارزش‌ها (دروغ، ریاکاری و تظاهر، تملق و چاپلوسی، فقدان امید به آینده، روحیه‌ی انزوا طلبی، تکدی‌گری، تن‌آسایی و ده‌ها مورد دیگر) بود. قشری‌گرایی و تعصبات گسترده. کم‌سوادی هم از آفت‌هایی بود که منجر به پیدا شدن صوفی عصر حافظ گردید.

از امروز بگوییم از قرن بیست و یک که در وطن ما بازار دکاندارن دینی، و سرداران جنگی رونق یافته و توضیح مسایل در دستان و پیچ دستار شان پیچیده شده است یا از لوله تفنگ آندیگر فیر میشود؛ به چه و به کی و کی‌ها نیاز داریم؟! به سردار ان جنگی و صوفی و ملای که در خدمت آنان نماز شکرانه می خوانند یا به؛

✚ حافظ ناقد

✚ گاندی صلح طلب

✚ مولانا عاشق، خرد ورز و عارف مبارز

ما به جسارت، عشق، خرد، تاویل و تفسیر همچو بزرگمردان نیاز داریم، نه به صوفی و صوفیگری و تندخوی و تاویل صوفیانه که کج فهمی و بد فهمی و غلط فهمی را قمچین کرده و انحطاط را پر و بال میشود.

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

سپاس فراوان به سازماندهنده های آن شب خاطره انگیز و به یاد ماندنی فرهنگی.

